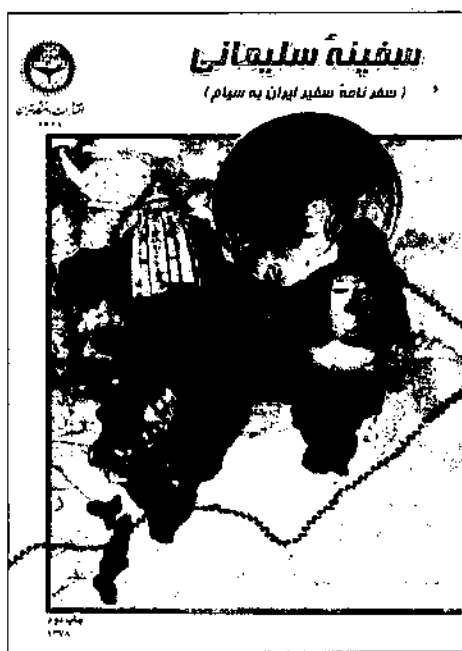


سفینه سلیمانی

نخستین سفارتنامه فارسی از اولین هیات سیاسی ایران به دربار سیام

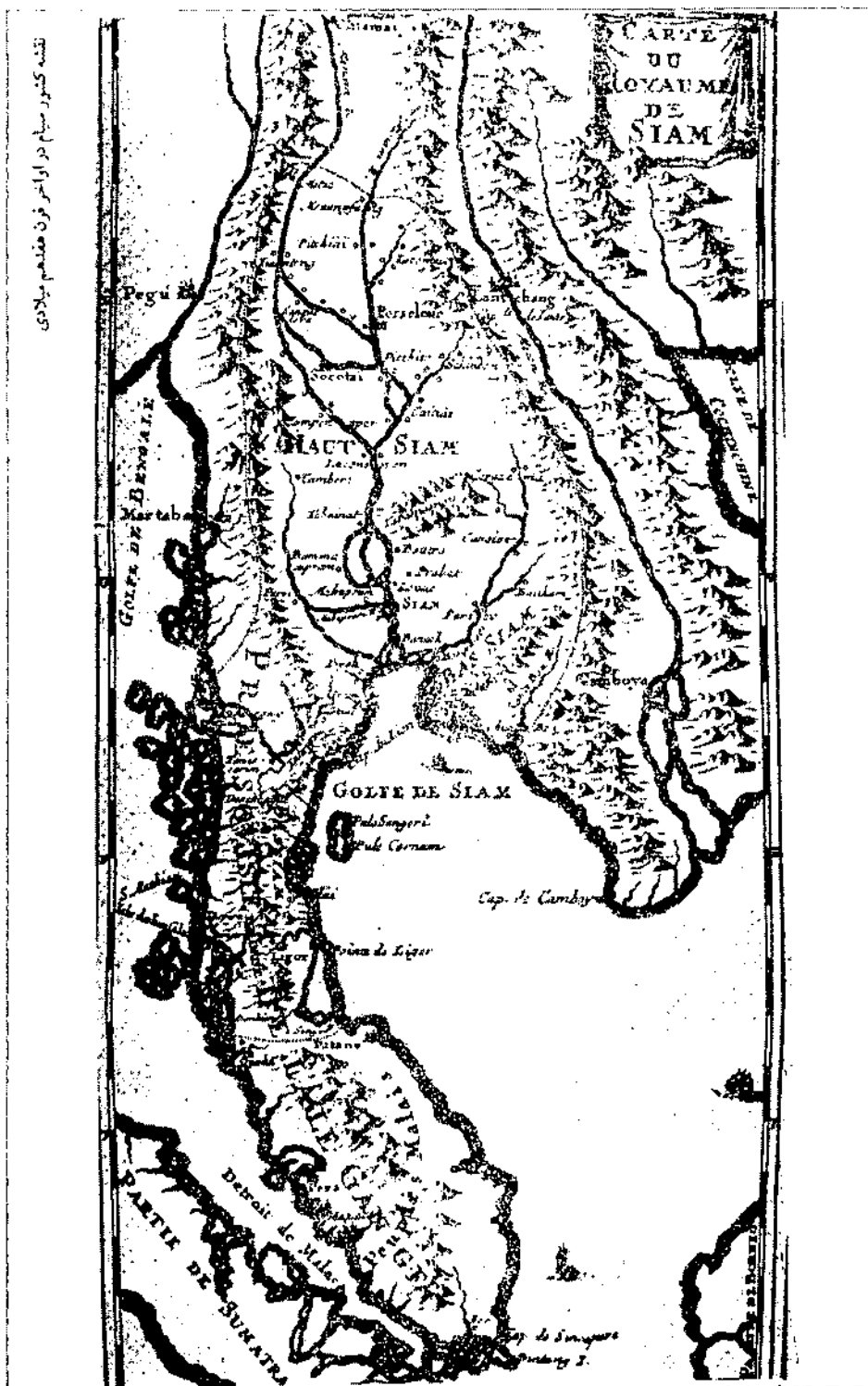
در قرن یازدهم هجری*

○ امیر سعید الهی



- سفینه سلیمانی
- تألیف: محمد ربیع بن محمد ابراهیم
- به کوشش: دکتر عباس فاروقی
- ناشر: دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۵۶، چاپ دوم ۱۳۷۸، تهران.

سفینه سلیمانی گزارش ماموریت اولین هیات سفارتی ایران است که در سال‌های ۸۶ - ۱۶۸۵م. از جانب شاه سلیمان صفوی، پادشاه ایران به دربار نارای کبیر، پادشاه وقت سیام (۸۸ - ۱۶۵۷م) به شهر «تاو» (ایودایا) گسیل شده است. اهمیت نارای کبیر که یکی از بزرگترین سلاطین سیام محسوب می‌گردد از این نظر است که وی مانند شاه عباس صفوی اولین پادشاه سیام است که درصدد افتتاح باب روابط سیاسی میان سیام و کشورهای خارجی برآمد و سفرای متعددی را به دربار لویی چهاردهم پادشاه فرانسه و شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران و احتمالاً فرمانروایان چین و امپراطوری مغول هند اعزام داشت که بعضی از آنها از ادامه راه باز ایستادند و بعضی دیگر با مشقت ماموریت خود را تحقق بخشیدند. نیز در زمان او بود که اولین سفرای انگلیس، فرانسه و سپس ایران وارد دربار سیام شدند. عزیمت هیات سفارت ایران به دربار سیام که حدود ۵۵ سال پس از درگذشت شیخ احمد قمی انجام می‌شد در واقع پاسخی به سفارت حاجی سلیم مازندرانی،



سفینه سلیمانی گزارش ماموریت اولین هیات سفارتی ایران است که در سال‌های ۸۶-۱۶۸۵م. از جانب شاه سلیمان صفوی، پادشاه ایران به دربار «نارای کبیر» پادشاه وقت سیام (۸۸-۱۶۵۷م) به شهر «ناو» (ایودایا) گسیل شده است

ایرانیان مقیم سیام از سال‌ها پیش، از جوامع ذی نفوذ در آن کشور بوده و مقامات بزرگ کشوری و لشگری در اختیار آنها بوده است و در اکثر اوقات طرف مشورت شاهان سیام قرار می‌گرفتند

سفیر مسلمان و ایرانی تبار پادشاه سیام بشمار می‌رفت که در سال ۱۶۸۲ م با هدایای گران‌قیمت و مفصلی به حضور شاه سلیمان صفوی رسید و خود همراه با همین هیات مجدداً به سیام بازگشت ولی بنا به علی مغضوب پادشاه سیام گردید.

ریاست این هیات و وظیفه سفارت را محمدحسین بیگ برعهده داشته و واقعه نویسی سفر یا تحریر سفینه سلیمانی را شخصی بنام محمد ربیع به انجام رسانده است. این هیات پس از شش ماه توقف در بندرعباس در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۶۸۵م. با یک کشتی انگلیسی، ابتدا به مسقط و سپس به بندر مدراس (هند) و از آنجا و از طریق جزایر «آندامان» و خلیج بنگال به بندر «مرگی» (که در حال حاضر در باریکه جنوب شرقی میانمار یابرمه واقع است) عزیمت و پس از چند روز توقف روانه بندر «تناسری» گردیده است و در اواخر سپتامبر همان سال پس از حدود سه ماه دریانوردی به بندر تناسری در شمال «مرگی» رسیده‌اند که در آن زمان در قلمرو سیام بوده ولی فعلاً در خاک میانمار واقع است. آن منطقه امروزه، «تناسریم» نامیده می‌شود.

در بندر «تناسری» محمدحسین بیگ که مقام سفارت را برعهده داشته بعلت ابتلا به بیماری استسقا (عطش زیاد) فوت می‌نماید و بقیه اعضای هیات (البته با تلفات بیشتر) از طریق «پتچابوری» عازم شهر ناو یا «آیوتایا» واقع در ۸۰ کیلومتری شمال بانکوک) می‌شوند. در نزدیکی شهر هیات عریضه‌ای مشتمل بر شرح ماموریت خود و چگونگی ورودشان به سیام تهیه و برای پادشاه ارسال می‌دارد. ولی فردای آن روز به هیات اطلاع داده می‌شود که پادشاه در شهر «ناو» نیست و در «لوو» (Iouvo) (پ بوری فعلی، درصد کیلومتری شمال آیوتایا) اقامت دارد. به همین علت هیات مذکور عازم شهر «لوو» می‌شود و پس اقامت در عمارتی که در اصل به دستور پادشاه سیام برای پذیرایی از سفیر فرانسه بنا شده بود، عریضه را به حضور شاه می‌فرستند و قرار می‌شود که یکی از اعضای هیات بنام «ابراهیم بیگ» (به جای محمدحسین بیگ مرحوم) نامه شاه سلیمان را طی مراسمی به نارای تقدیم نماید. اما بروز اختلاف بر سر امور تشریفات و نحوه تقدیم نامه به شاه باعث می‌شود شرفیابی ابراهیم بیگ به حضور شاه بیش از بیست روز به تأخیر افتد تا اینکه بالاخره مراسم انجام و نامه شاه سلیمان صفوی به نارای، پادشاه سیام تقدیم می‌شود. پس از آن اعضای هیات در مناسبت‌های مختلف به حضور «نارای» رسیده و در التزام رکاب او در مراسم مختلف از جمله شکار فیل و ضیافت‌های شاه

شرکت می‌نماید و شاه نیز در هر نوبت آنان را مورد تقدیر قرار می‌دهد.

پس از مدتی اقامت در «لوو»، شاه عازم شهر ناو (آیوتایا) گردیده و هیات ایرانی نیز پس از چند روز به آیوتایا می‌رود و مدتی نیز در آن شهر اقامت گزیده و همچنان در مراسم مختلف شاه را همراهی می‌کنند تا اینکه در ۷ ژانویه ۱۶۸۷م شاه هیات مذکور را همراه با نامه‌ای برای شاه سلیمان روانه ایران می‌نماید. اعضای هیات در راه بازگشت با یک کشتی تجارتی و با مشقت زیاد ابتدا به پطانی رفته، از آنجا پس از سه ماه سرگردانی در ناحیه بندر ملاکا و سپس جزیره دنگدنگ سرانجام به بندر کوچین (یکی از بنادر مهم جنوب غربی هند واقع در ناحیه مالایار) رسیده و در آنجا به علت خرابی کشتی و نبودن موسم باد مدت هشت ماه اقامت می‌نمایند و سپس در ادامه حرکت به سمت ایران در راه با دزدان دریایی مواجه شده و کشتی آنها توسط انگلیسی‌ها در نزدیکی بندر «سورت» واقع در (جنوب شرقی گجرات) متوقف می‌شود. این هیات سپس به بندر بمبئی روانه شده و پس از یک توقف سه ماه و نیمه در آنجا عازم بندر عباس می‌شود و در راه با گروه دیگری از دزدان دریایی درگیر و پس از برخوردی طولانی با آنها در تاریخ ۲۵ مه سال ۱۶۸۸ م پس از نزدیک به سه سال وارد بندرعباس می‌شوند.

شایان توضیح است که ایرانیان مقیم سیام از سال‌ها پیش، از جوامع ذی نفوذ در آن کشور بوده و مقامات بزرگ کشوری و لشگری در اختیار آنها بوده است و در اکثر اوقات طرف مشورت شاهان سیام قرار می‌گرفتند. سفینه سلیمانی، علاوه بر اینکه دارای اطلاعات ذی‌قیمتی درباره اوضاع وقت سیام و ایرانیان مقیم آنجا می‌باشد، نشان‌دهنده نفوذ بسیار زیاد ایرانیان در دربار و دستگاه‌های حکومتی وقت و حتی نقش آنان در تغییر و تحولات سیاسی سیام می‌باشد. این کتاب همچنین حاوی اطلاعات ارزشمندی از اوضاع فرهنگی، سیاسی، تاریخی، جغرافیایی و اقتصادی مردم و اقوام خاور دور مثل سیام، چین، ژاپن، فیلیپین، سیلان و هندوستان است که همت آقای دکتر عباس فاروقی استاد وقت دانشگاه تهران در تصحیح و توضیحاتی که به کتاب اضافه نموده‌اند آنرا به یک دایرةالمعارف تاریخی و جغرافیایی آسیا تبدیل کرده است. کتاب مذکور از روی نسخه خطی منحصر بفرد موجود در دایره مخطوطات شرقی کتابخانه موزه بریتانیا تصحیح و در سال ۱۳۵۶ از سوی انتشارات دانشگاه تهران بجا رسیده است. نسخه دیگری از این کتاب نیز در کتابخانه ملی ملک واقع در تهران مضبوط است. در عین حال خلاصه‌ای از این کتاب بزبان

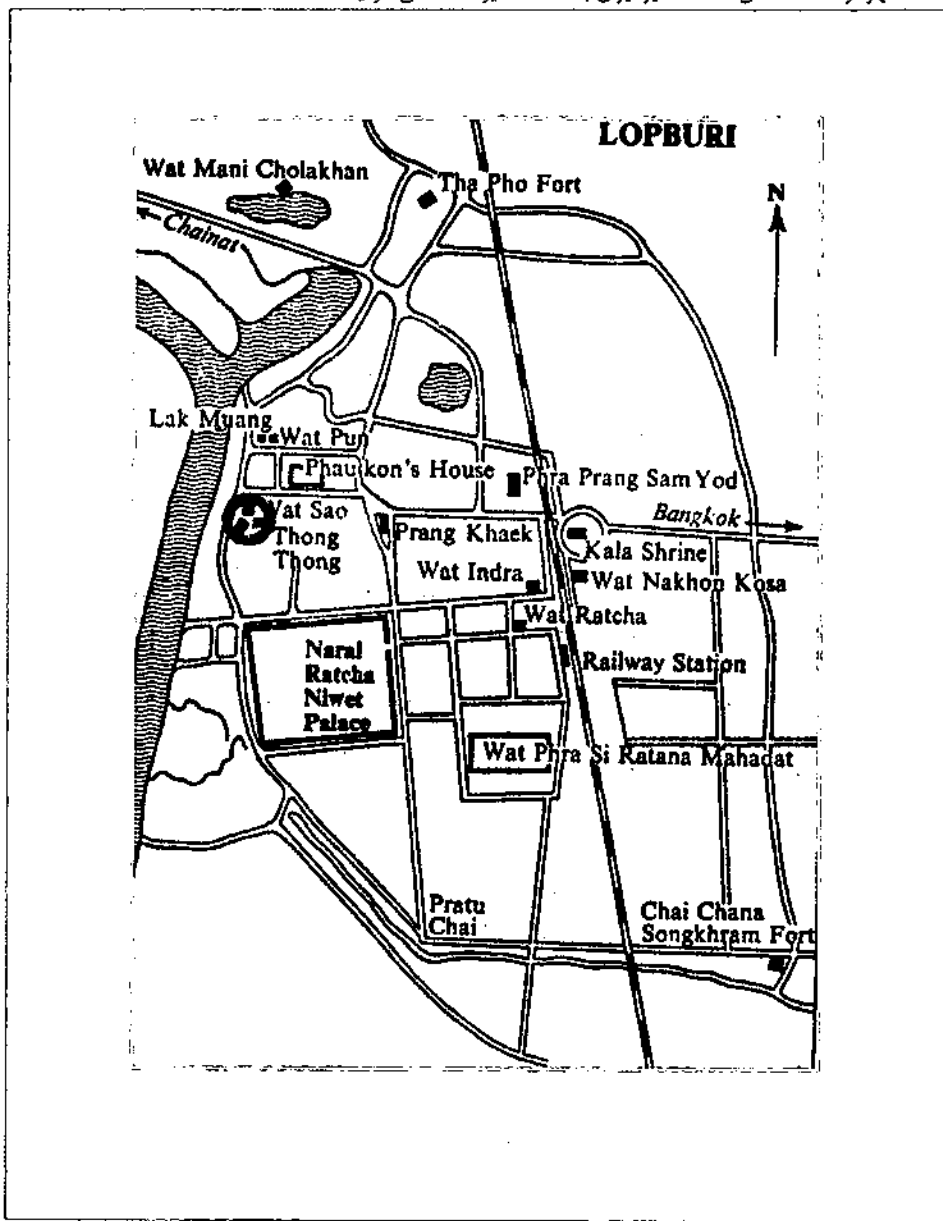
انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۷۲ در لندن منتشر شده است و از قرار مسموع ترجمه تایلندی آن نیز در دست انجام است.

اهمیت دیگر سفینه سلیمانی در این است که این کتاب را باید اولین سفارتمه فارسی بشمار آورد و تصور نمی‌رود قبل از آن، اثری به زبان فارسی در شرح ماموریت سفرای اعزامی ایران به سایر کشورها در دست داشته باشیم. سیام و وضعیت دربار:

قبل از آنکه به ادامه شرح سفرنامه بپردازیم لازم است اوضاع دربار سیام و میزان نفوذ ایرانیان در تحولات سیام آن زمان را در هنگام ورود سفیر ایران به «آیوتایا» شرح دهیم:

سیام و برمه را در ادبیات قدیم ایران «بلادالذهب» و بیروان بودا را «اصحاب البده» می‌خواندند و به نوشته مولف سفینه سلیمانی به اعتقاد مردم ایران نسب سیامی‌ها به سام بن یاقث بن نوح میرسد: «و چون در گفتار و لغت آن جماعت نهایت عجز دارند... این سان باشد که ایشان را سیام گفته باشند. یا آنکه به زعم بعضی مورخین که سیامک بن کیومرث را صاحب اولاد میدانند نسب ایشان را به سیامک رسانند و بکثرت استعمال، سیام شده باشد. و در جایی دیگر می‌نویسد: «مردم ایرانی و فرنگ، ایشان را سیام می‌خوانند و خود، خود را از نسل تانی می‌دانند که به اعتقاد ایشان یکی از اهرمنان و جنیان است». (ص ۸۵) جالب آنکه مولف در نوشته‌های خود برای اشاره به سرزمین چین فعلی کلمه «خطا» (ختا) را به کار می‌برد و برمه فعلی را «بیگو» می‌نامد که قبلاً «حسماواتی» نامیده می‌شد و در مورد شهر «آیوتایا» پایتخت وقت سیام می‌نویسد: «مترددین مردم ایران به قرینه و قیاس اینکه چون این مکان در سمت چین واقع است آنرا «ماچین» و به اعتبار اینکه مدار تردد و تمشیت امور آن حدود به ناو و به سنبوک (نوعی قایق) است به «شهر ناو» نامیده‌اند، نهایت اینکه سکنه آن دیار به زبان خود آن ولایت را آیوتایا یعنی «شهر بزرگ» می‌خوانند و فرنگیان و ارباب شناخت که بی به آن جا برده‌اند در کتب خود سیام نوشته‌اند». (ص ۸۵)

ظاهراً قدیمی‌ترین مرجعی که در زبان فارسی از آیودیا، پایتخت قدیم سیام نامبرده مطلع السعدین و مجمع البحرین، اثر عبدالرزاق سمرقندی است که آنرا «شهرنو» می‌خواند، و آن، در واقع تحریف شده «شهرناو» است. این شهر در حوالی سال ۱۳۵۱ میلادی در جزیره‌ای از رود «چائوپرایا» (منام) بنا شده‌است و از قرن‌ها قبل جوامع بزرگی از ایرانیان به این منطقه رفت‌وآمد می‌کرده‌اند که



خود (بنام پرنس سو تاماراچا) را به مسند می‌نشانند و بعد از چندی قریب به صد نفر از مردم ایران در آن ولایت بهم می‌رسند... او نیز بفکر دفع عم افتاده با مردم ایران و فرنگیان تمهید کرده در محرم مردم ایران را به تعزیه بازداشته و با ایشان قرار داده بود که شما روزی که با جمعیت به حضور (شاه) می‌روید من نیز از عقب با جمعی خواهم آمد... مردم ایران در این هنگام فرصت غنیمت کرده و به پهنانه تفرقه با جمعیت تمام داخل خانه پادشاه می‌شوند و شروع بجنگ و جدال نموده خانه شاه را به توپ گرفته کار را بر او تنگ می‌گیرند و چون شاهزاده (نارای) می‌رسد فریاد برآورده و به مردم ایران می‌گوید یا علی یا علی بگوئید و خود را به خانه شاه برسانید و شاه جای قرار نمی‌یابد... شاهزاده خود را به تخت رسانیده... و بتاريخ شهر محرم الحرام ۱۰۶۸ م (۲۶ اکتبر ۱۶۵۶ م) بر مسند سلطنت می‌نشیند. (ص ۹۵ - ۹۲)

امروز بیشتر منابع تاریخ سیام یا تایلند هم اذعان دارند که نارای کبیر با کمک ایرانیان به سلطنت رسیده است. **صدارت عبدالرزاق گیلانی:**

محمد ربیع که در سال‌های آخر سلطنت سی ساله نارای به سیام سفر کرده در ادامه این مطلب راجع به سال‌های اولیه سلطنت وی می‌نویسد: «چون سلطنت به او منتقل می‌شود مدار مهمات خود را بدست عبدالرزاق نام از زادگان مردم گیلان که در آن ولایت متولد و با پادشاه نشو و نما یافته بزرگ شده بود می‌گذارد و او را مشیر و صاحب اختیار خود می‌سازد و مومی الیه چنانچه لازمه کم ذاتان و لیمانست مرتبه خود را گم کرده تمام اوقات را به ظلم و ستم و فسق و فجور تا چندین سال می‌گذراند... تا آنکه خود را از جمله متمدین گردانیده افعال ناشایست او مشهور و پادشاه از فریاد و فغان مردم از خواب غفلت بیدار و مخبر می‌شود و هرچند او را از آن امور شنیعه ممنوع می‌ساخته مفید نمی‌افتد تا خود را مفضوب ساخته در حبس جانش از زندان تن نجات یافته خلاص می‌شود». (ص ۹۶ - ۹۵)

وزارت آقا محمد استرآبادی:

«... بعد از آن آقا محمد نامی که... الحق از افعال و اعمال و آثار او اظهار می‌شود (که) مردی نیکو خصلت، پسندیده صفات، خوش ذات و مجموعه صلاح و سداد و از مردم دارالمومنین استرآباد بوده و به تقویت تجارت به آن ولایت رفته ساکن شده بوده و زبان و دستور و قواعد آن ملک را فرا گرفته دراندک وقتی خود را به مرتبه اعتبار رسانیده، وزیر و صاحب اختیار و مشیر این پادشاه می‌شود. الحق مردی مدبر و کارآزموده بوده و از علم تاریخ و سیر خیر داشته. آنچه بالقوه‌اش بوده به عمل آورده، در آبادی و انتظام امور آن مملکت سعی جمیل بظهور میرسانیده و طریق سلطنت و سیاست و بزرگی و عظمت و اکل و

و به کسب و تجارت مشغول شدند. گفته می‌شود که شیخ احمدقمی که در نبرد سال ۱۵۹۳ م سیام و برمه از خود رشادت و تدبیر نشان داده بود، بتدریج مورد توجه دربار واقع و از طرف پادشاه در راس امور بندر ایودیا قرار گرفت و تا سال ۱۶۲۸ م در مقام خود برقرار بود و پس از وی نیز بنا به بعضی اقوال فرزند و نواده‌اش در دربار سیام دارای مقامات بالا بوده‌اند. مولف سقینه سلیمانی از شیخ احمد قمی نامی نمی‌برد اما درباره نفوذ ایرانیان در دستگاه سلطنت سیام چنین می‌نویسد:

«در زمان سلطنت و اقتدار این شاه (نارسون) قریب به سی سی از مردم ایران در آنجا به زیادتی انتفاع مسکن می‌نمایند و هریک را خانه و جایی داده نهایت رعایت و عزت می‌کرده‌اند و به هریک خدمتی مرجوع می‌دارند. چون پادشاه حال (نارای) بحد تمیز میرسد همیشه بخانه مردم ایران می‌آمده و از اکل و شرب و طور وضع ایشان محظوظ می‌شده و از آنجا اطور فرا می‌گرفته و بعد از فوت والدش (شاه پراسات تونگ) حسب الوصیه پسر بزرگ او (برادر نارای بنام پرنس چای) را به سلطنت می‌نشانند و این پادشاه رشک بر آن می‌برده و به فکر دفع برادر می‌افتد... و باصداق به خلوتگه برادر رفته و او را بقتل رسانیده و عم

یکی از معروف‌ترین آنها خواجه ذوالنور است که به همراه وارتما و گروهی از تجار ایرانی در اوایل قرن شانزدهم از کشور فعلی برمه دیدار کرده و سخاوت او، پادشاه پیگو (برمه یا میانمار امروزی) را سخت تحت تاثیر قرار داده است.

یکی از ادوار اقتدار جامعه ایرانیان در سیام دوره سلطنت نارسون، در اواخر قرن شانزدهم میلادی است که هجرت شیخ احمد قمی از ایران به سیام نیز در دوره سلطنت این پادشاه روی داده است. نارسون کبیر یکی از معروف‌ترین پادشاهان سیام است که پس از چندین سال اسارت در برمه به سیام بازگشت و پس از مرگ پدر (۱۵۹۰ م) و تصاحب تاج و تخت سیام موفق شد در نبردی که در سال ۱۵۹۳ م در گرفت، قدرت برمه را که مدت ۱۵ سال سیام را در تصرف خود داشت در هم شکسته و کشور سیام را از تسلط خارجی نجات بخشد. وی شهرهای «تاوی» و «تناسری» را از اشغال برمه خارج ساخت و بدین ترتیب کشور سیام به خلیج بنگال راه یافت.

در زمان سلطنت نارسون بود که گروهی از تجار ایرانی اهل قم به پیش قدمی شیخ احمد قمی به سیام آمده و در محله کائی در شهر آیوتایا پایتخت سیام مستقر

سفینه سلیمانی، علاوه بر اینکه دارای اطلاعات ذی قیمتی درباره
 اوضاع سیام و ایرانیان مقیم آنجا می باشد، نشان دهنده نفوذ بسیار زیاد ایرانیان
 در دربار و دستگاه های حکومتی وقت و حتی نقش آنان در تغییر و تحولات
 سیاسی سیام می باشد



شرب از روی حکمت عملی آموخته... و تعلیم به تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن میداده (ص ۹۶)... پادشاهان آن ولایت را استقلال و ملازم و سپاهی نیست و از این جهت بوساطت فرزین عقل آقا محمد وزیر، کس به طرف هندوستان فرستاده قریب به دویست نفر از مردم ایران خصوصاً مردم استرآباد و مردم مازندران که جلای وطن نموده (یودند) به آن ولایت آورده ملازم رکاب شاه گردانیده اند و وزیر موجب ایشان را مبلغی که زیاده از بیست تومان و کمتر از دوازده تومان نبوده مقرر مینارد و به جهت هریک خانه علیحده و دو نفر رعیت و یک راس یابو و زین و یراق و علیق آنرا از سرکار (پادشاه) تعیین و به جهت ایشان هر ساله یک دست رخت لایق و دیگر جزئیات ضروریات ایشان از سرکار (شاه) می گرفته (ص ۹۸)».

سوانجام آقا محمد:

«ایرانیان که از هندوستان به سیام مهاجرت کردند بنابر کم ثاتی و بد طینتی که لازمه دونانست شروع به فتنه و فساد و حقد و حسد و عداوت و عناد کرده در برابر این همه محبت مشارالیه... اثبات خیانت او می نمایند و مکرر بعرض (شاه) میرسانند که در هندوستان همه ما را مغول می گویند و ما همه از یک ولایتیم و یک مرتبه داریم و همه ایرانی ایم و تفاوت قیما بین ما نیست و آقا محمد بنابر آنکه بعضی به او نسبت دارند رعایت نموده و ترضیع مال شما کرده موجب زیاده (تزازما) به ایشان میدهد... و شاه آقامحمد را غضب نموده می فرماید با خیزران هر دو لب آن بیچاره را دوخته تا پیکروز می گذراند و موجب همه را قطع کرده همه را مساوی هر ساله مبلغ دوازده تومان قرار می کنند... و آقا محمد بیچاره حال مدتی است که از دست محنت ایشان خلاص و فوت شده و از او دو نفر پسر که بحد تمیز نرسیده و در عین جهالت و جوانی مست باده بی پروایی بوده اند میماند» (ص ۹۹ - ۹۸)

فرزندان آقا محمد استرآبادی:

«و بنابر آنکه این پادشاه را بزرگ کرده نهایت رعایت و شفقت درباره ایشان داشته وساعتی از خود جدا نمیکرده و یکی را بختاب «چوچی» (چائوچای) و دیگری را به لقب «چوکیا» (چائوکیا) که یکی بمعنی جگر پاره و دیگری بمعنی دل است موسوم می سازد و بعد از فوت پدر منصب او را به ایشان وامیگذارد که وزیر و سرکرده مردم ایران بوده... و جماعت ایرانی بنابر حسد و عداوت، ایشان را به لهو و لمب و بی ماحصلی وامی دارند و هر چند به پادشاه این معنی رسیده و ایشان را منع می کند مفید نیفتاده در آخر رابطه با برادر شاه درست ساخته تمام اوقات با او صحبت میداشته و الفت می کردند... بدان سبب پادشاه ایشان را مغضوب ساخته به محنت شکنجه و آزار می اندازند... و ایشان را به جنگل و جایی از مملکت خود که احدی در آنجا

تردد ندارند فرستاده (ص ۱۰۱ - ۱۰۰).

صدارت یکی از اهالی شوشتر:

«... بعد از آن مردی دیگر از مردم ولایت شوشتر که به اصل و نسب و خوبی و آدمیت از دیگران ممتاز بود و نسبت وی به مرحوم ملا حسعلی شوشتری می رسیده و التحق مرد فهمیده و صاحب شعور کردانی بوده که بزبان و دستور آن ولایت ربطی و اطلاع عظیم داشته (پادشاه) مدار مهمات خود را به او رجوع می کند و در اندک وقتی احدی از مردم خراسان از راه عناد او را در روز به قتل می رساند. (ص ۱۰۰)».

وزارت فالکن:

بدین ترتیب نارای پادشاه سیام از ایرانیان روی برمگرداند و یکی از مسیحیان بنام کنستانس فالکن را که در اصل یونانی بوده و بعدها به خدمت انگلیسی ها و سپس فرانسوی ها درآمد و از سال ۱۶۷۸م در سیام مقیم و چندی بعد به کیش کاتولیک پیوسته بود از سال ۱۶۸۵ م. به صدارت برمگمارد و این همان کسی است که در هنگام ورود هیات سیاسی ایران به دربار سیام صدارت و وزارت اعظم کشور را برعهده داشته است. محمد ربیع در این زمینه می نویسد: «از ابتداء سلطنت این شاه (نارای) تا چند وقت قبل از این تمام امور مملکت و مهم آنجا بدست مردم ایران و منشاء اقتدار پادشاه معظم الیه در سلطنت ایشان بوده اند و در این اوان بنابر فوت آقا محمد استرآبادی که وزیر و مشیر او بوده... و عدم رشد ایرانیان و وجود نفاق و کمی اتفاق ایشان، بی انتظامی تمام درینان سلطنت و قواعد آن مملکت راه یافته و جهت دیگر آنکه از مردم سیام که مانند سناسن از عقل و خرد بی نصیب اند و بکار و امور کلی نمی توانند پرداخت و پادشاه آنجا از راه احتیاط ایشان را امین خود نساخته، حرامزاده ای از مردم نصارا که سابقاً عمله کشتی بوده... و به اندک وقتی زبان و دستور قواعد آن ملک را فرا گرفته... و حالی که قریب چهار سال است مدارالمهام سر کار او گشته (و) در فکر دفع و آزار مردم ایران است. و با آنکه مردم ایران مدتها آزار کشیده اند و این شاه را به کرم و عدل به مردم شناسانیده اند حال نصرانی مذکور تغییر رای او داده... و باین امر باز داشته که... باید جمعی از فرنگیان ملازم نموده چند فروند جهاز ساخت و قاطع طریق مترددین و تجار که بهر طریق می شوند گشته (و دستور داد که) اموال کشتی و اسباب ایشان را گرفته بیاورند... لهما در اینوقت تجار مترددین بآن ولایت کمتر می آیند و باعتبار حرکت ناشایستی که با پادشاه انگلیس کرده اند سرنزاع برداشته و مقرر داشته که همه جا جهازات او را بگیرند و حکم نموده که از طایفه انگلیس احدی در آن ولایت نماند و اگر منبعذ نیز بدین منوال آن نصرانی صاحب اختیار باشد عنقریب سلطنت و

مملکت آن پادشاه در معرض زوال خواهد بود (ص ۱۰۹ - ۱۰۷ و ۵۴ - ۵۳).

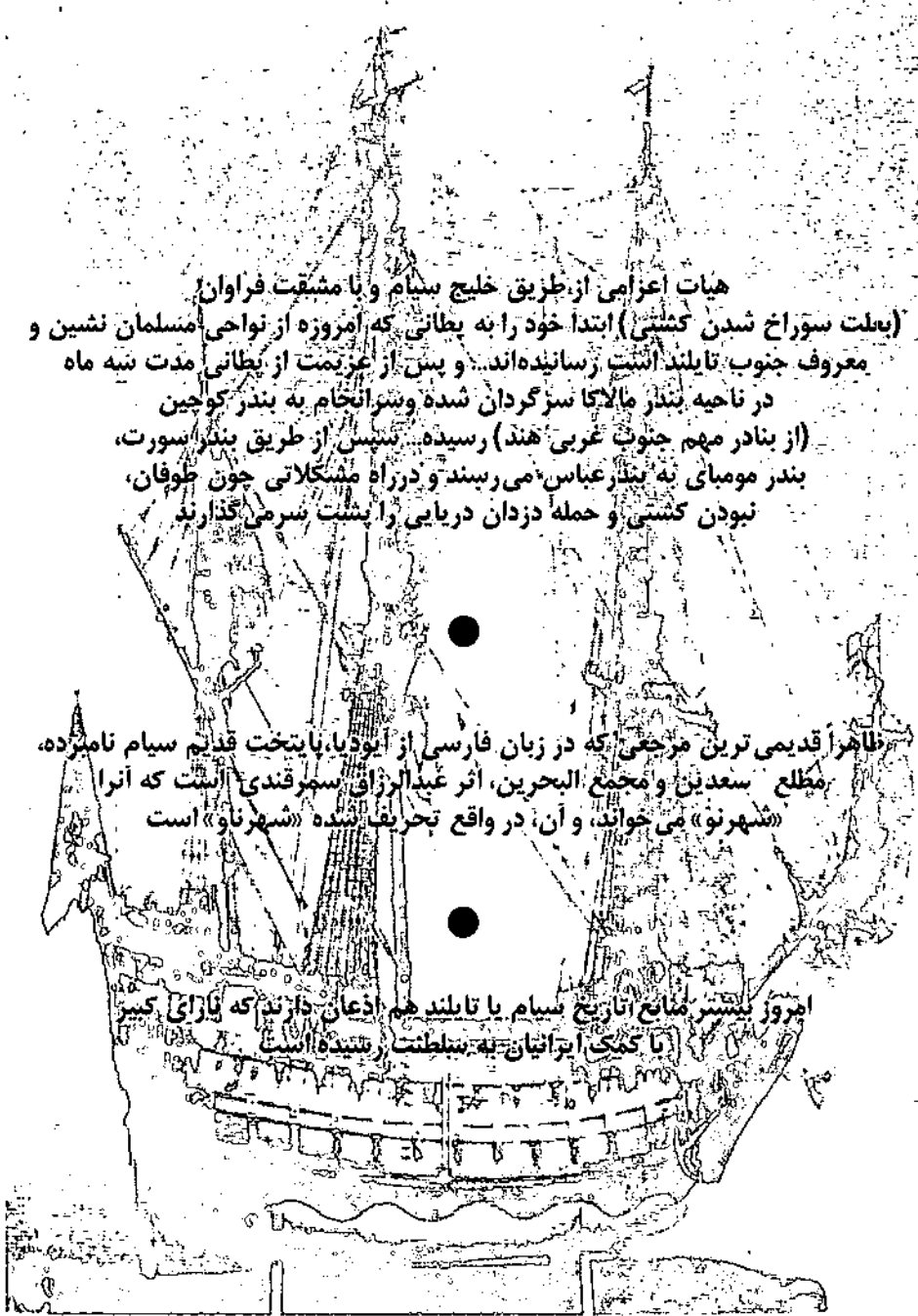
شرفیابی هیات بحضور نارای کبیر:

در روز موعود ابراهیم بیگ و سایر اعضای هیات پس از برداشتن نامه شاه سلیمان روانه «عمارت تخت» یا کاخ سلطنتی می شوند و پس از گذشتن از قسمت های مختلف آن به نزدیکی تخت شاه سیام می رسند و در برابر وی سری فرود آورده و ابراهیم بیگ نامه شاه ایران را در ظرف مرصع مخصوصی گذاشته و آن را نزدیک تخت می برد: «... شاه سر از تخت برآورده به دو دست سرفراز نامه والا را گرفته بوسینه به تاج و چشم و سینه خود متصل ساخته بر میان تخت خود جای داده و به وساطت دیلماج (مترجم) تکلیف نشستن به این بندگان کرد... و فرمود که از ابراهیم بیگ و کالونگان (باریافتگان) بپرسید که ولینعمت شما (شاه سلیمان) در وقت بیرون آمدن شما به صحت و سلامت در خراسان تشریف داشت؟ گویا ایشان ایران را منحصر در خراسان میدانند... دیگر فرمود که آیا ولینعمت عالمیان را یا احدی نزاع و جدالی نیست؟ (که البته در هر مورد ابراهیم بیگ پاسخ لازم را بعرض میرسانیده است)... بعد از آن فرمود که موسم رفتن شما دور است در اینجا باشید تا اینکه وقت موسم شما را روانه خواهیم کرد و کاری که داشته باشید به وزیر بگویند که انجام نماید. بعد از آن در تخت را پوشید و مجلس به آخر رسید و این بندگان از آنمکان به خانه خود آمدیم» (ص ۶۱ - ۶۰).

در بقیه مدت اقامت هیات ایرانی در «آیوتایا» محمد ربیع به شرح گفتارهای جسته و گریخته ای که پادشاه سیام با ابراهیم بیگ مطرح می کرد و یا به شرح مجالس گوناگونی که در حضور شاه برپای شده و هیات ایرانی نیز حضور داشتند پرداخته است از جمله «مراسم شکار فیل و گرفتن و صید فیل، شرح ضیافت شاه، شرح ضیافت و وصف شکار ببر و طریق صید آن، تفصیل شفقت شاه، نقل شکار جگرگ» از جمله عناوین دیگری است که محمد ربیع به شرح دقیق آنها پرداخته است و ما برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آنها صرفنظر می نمائیم و در اینجا فقط به بعضی از اشارات او در مورد مردم و دربار و ایرانیان مقیم سیام می پردازیم:

مردم سیام در سفینه سلیمانی

سیاحان غربی تعداد مسلمانان پایتخت سیام را در نیمه قرن ۱۶ یعنی یکصد و سی سال قبل از مسافرت هیات ایرانی، حدود سی هزار خانواده ذکر کرده و نوشته اند که در آن زمان در آیوتایا ۷ مسجد وجود داشته است. محمد ربیع در سفینه سلیمانی آماری از مسلمانان آن روزی سیام ارائه نمی دهد ولی در مورد جمعیت شهر «تناسری» می نویسد: «در آنجا قریب به شش هزار خانواده از مردم سیام



هیات اعزامی از طریق خلیج سیام و با مشقت فراوان
(بعثت سوراخ شدن کشتی) ابتدا خود را به بطانی که امروزه از نواحی مسلمان نشین و

معروف جنوب تایلند است رسانیده‌اند... و پس از عزیمت از بطانی مدت نیه ماه
در ناحیه بندر مالاکا سرگردان شده و سرانجام به بندر کوچین
(از بنادر مهم جنوب غربی هند) رسیده... سپس از طریق بندر سورت،
بندر مومبای به بندر عباس می‌رسند و در راه مشکلاتی چون طوفان،
نبودن کشتی و حمله دزدان دریایی را پشت سر می‌گذارند.

ظاهر قدیمی ترین مرجعی که در زبان فارسی از یودیا، یا بخت قدیم سیام نامبرده،
مطلع سعدین و مجمع البحرین، اثر عبدالرزاق سمرقندی است که آنرا
«شهرنو» می‌خواند، و آن، در واقع بحریف شده «شهرناو» است

امروز بیشتر منابع تاریخ سیام یا تایلند هم ادعان دارند که یازای کبیر
(یا کبک ایرانیان به سلطنت رتبه است)

از جمله الهه می‌دانند، قتل و جنگ هرگز با ایشان نمی‌کنند
(ص ۹۴).

اعتقادات:

«جماعت سیام به هیچ شریعتی و ملتی قایل نشده‌اند
و در مدت توقف، از دانشمندان قوم ایشان... تحقیق و
مشاهده شد که کیش ایشان بت پرستی و مذهب تناسخ
است و تناسخ عبارت از انتقال نفس است از بدنی به بدنی
دیگر... مراتب نسخ باعتبار درجات افعال و اعمال
برمیگردد... و الحق اهل حق و دین و ارباب شرع و یقین.
به هیچ وجه تناسخ را جایز نداشتند.» (ص ۱۱۰ - ۱۰۹)
«در تجرع و فجور نهایت اصرار دارند و چنین نیست
که مثل سایر بت پرستان بت مخصوصی و هیئت و شکل
مشخصی را ستایش کنند بلکه هرکس از گیج و چوب و
گل صورتی سازد بجای گذارده پرستش می‌کند و چنین
نیست که به همین بت پرستی تنها اکتفا نمایند بلکه هر
ناحقی را حق میدانند و همه مخلوقات را بغیر خالق ستایش
می‌کنند. مثل آفتاب و آب و آتش و از ماه تا ماهی و
بعضی از حیوانات بری و بحری را خدا می‌دانند و محققین
این طائفه را حرف آنکه ما از وصول معرفت جلال و ادراک
کمال ایزد متعال عاجزیم باید که تقرب بوسایط جوئیم و
آنها را نصب العین خود سازیم... تا بوسیله ایشان به رب
الارباب نزدیک شویم... و بعضی می‌گویند که باری تعالی
خود را به صورت اشخاص ظاهر می‌کند.» (ص ۱۱۲) «و
می‌گویند آدمیان همچون گیاهانند میرویند و میمیرند و
بعد از چندین هزار سال که می‌گذرد دو کس احداث می‌شود
یکی مذکر و یکی مؤنث و ابتدای دور دیگر می‌شود و
قیامت عبارت از آنست» (ص ۱۱۳).

روحانیون:

«و علمای این طائفه را به زبان خود «روی»
می‌گویند... که به کار و شغل دنیا متوجه نشده بی رخت و
لباس و متاعی دست از لوازم زندگی کشیده و در راه باطل
ثابت قدم می‌باشند و به اجماع، منکر تزویج‌اند... حتی
شاهزادگان ایشان در صغر سن به خدمت رویان به بتخانه‌ها
آمده به جاروبکشی مسکن بتان اشتغال داشته باشند و به
ریاضت نفس تن در داده آداب و شرایط کیش خود را فرا
می‌گیرند» (ص ۱۱۳).

«و خلاصه موعظه ایشان آنکه ترک دنیا بکنید و از
لذات بیوفای او بگذرید و خواب و خورش کم کنید و از
عبادت اصنام غافل نشوید و طمع در مال مردم نکنید و
در ساختن و آبادی بت خانه‌ها بکوشید و با آنکه مملکت
ایشان وسعتی ندارد و قریب به پنج هزار بتخانه بیش
است، می‌گویند که بتخانه بازسازی و آنچه دارید در زیر پای
بتان دفن کنید» (ص ۱۱۴).

«و سکنه آن ولایت را اعتقاد آنست که این جماعت
هادی راه ضالاند و بدون وجود ایشان کار ماه تپاه است و
از مال ما نصیب و بهره دارند و چیزی که به ایشان داده
شود، صرف و خوردن آن حرام است» (ص ۱۱۵).

بعضی از خصوصاتی که مولف سقینه در مورد مردم
تایلند ذکر می‌کند، فهرست وار از این قرار است:
«مردم آن ولایت از اکابروادنی سوی پادشاه و از ذکور
و اناث... بهمین لنگی که ساتر عورت ایشان است ساخته
مانند سرو آزاد، تن به عربانی داده از منت لباس آزادند و
پوشش بهار و خزان ایشان یکی است... و در خلع منت
نعلین ثابت قدم و برهنه پایند.» (ص ۵۰)
«این پادشاه بنا بر آنکه از طفولیت الی حال با مردم
ایران، بزرگ شده و از اطعمه و اغذیه ایشان متلذذ شده
گاهی تکلف طبع و فرق عادت کرده از این اطعمه میل
می‌کند و از این جهت طبایخ مسلمان از مردم هندوستان
طلبیده ملازم کرده که به جهت اوطبخ می‌کند.» (ص ۶۵)
«در حین جنال، جنگ به صرفه کرده نزاع را منحصر
به فریب یکدیگر قرار داده در فکر کشتن و قتل یکدیگر
نمیباشند چنانچه اگر سرداری سختی کرده و جمعی را به
قتل رساند باعث خونریزی خویش شده» (ص ۸۸). مردم
آن ولایت بنا بر آنکه پادشاهان و پادشاهزادگان خود را نیز

و مسلمانان هندوستانی از شاقعی و حنفی و دیگر هنبو و
فرنگی مسکن دارند» (ص ۴۰) و در جایی دیگر سیاست
مذهبی پادشاه سیام را که نشان‌دهنده عدم وجود تعصبات
مذهبی در آن می‌باشد چنین شرح می‌دهد: «بااعتبار
وزیرنصرانی (فالکن)، فرنگی بسیاری از هر طائفه با
کشیشان به آن ولایت آمده و مردم آن دیار نیز ایستادگی
در مذهب خود ندارند و بمقتضای «الناس علی دین ملوکهم»
زن و مرد ایشان در پیش هر کس باشد بمذهب ایشان
میرود. چنانچه از مردم ایران که در آن ولایت ساکن شده
و (با زنان سیامی) تاهل اختیار کرده‌اند همه همسران خود
را به دین خود درآورده و مسلمان کرده‌اند. و همچنان
جماعت نصارا قریب به پنج شمشهزار کس را به مذهب خود
برده‌اند و چون این معنی را به شاه عرض کرده‌اند فرمود که
مرا در این باب کار نیست هر کس به هر دینی که خواهد
باشد باید که از رعیتی من بدر نرود و همچنان هر طائفه که
در آن ولایت هستند ایشانرا بدین خود درمیآورند و اینکه
پادشاه قلباً چه مذهب دارد الله اعلم» (ص ۱۱۸).

این کتاب را باید اولین سفارتنامه فارسی بشمار آورد و تصور نمی‌رود قبل از آن، اثری به زبان فارسی در شرح ماموریت سفرای اعزامی ایران به سایر کشورها در دست داشته باشیم



«و جمع کثیری دست از کار کشیده بنابر آنکه هر که رویی شود از رعیتی معاف است و رعیتی نکرده به بتخانه‌ها رفته ساکن شده بودند (و پادشاه) مقرر کرده که هر که به بتخانه رود باید تا چند سال تحصیل کند تا از رعیتی معاف باشد... والا اگر منظورش آسایش و تن‌پروری است او را بحال خود نگذاشته به جبر آورده برعیتی باز داشته... و وجوهات دیوانی را از او می‌گیرند» (ص ۱۱۷).

آداب و رسوم :

«و فیما بین این طایفه بسیار قبیح است که احدی از دعوی عاجز آید... و خود و زن و اطفال را می‌فروشند و رهن کرده خرج دعوی می‌کنند... و بسا دغاوی روی داده که از زمان آباء و اجداد این پادشاه تا حال مشخص نشده و بهر چند سال یک مرتبه در آن تجدید تحریر دعوی می‌کنند... و آقا محمد (استرآبادی) چنان قرار داده بود که هر طایفه، قاضی و مفتی از خود داشته باشد و به مذهب و کیش خود با ایشان سرکنند» (ص ۲۲ - ۱۲۱).

«در آن ولایت حمای نیست مرد و زن هر روز دو مرتبه به کنار این آب (رودخانه) آمده بدن را می‌شویند و هرگز در مدت عمر سر به زیر آب نمی‌برند و آن کار را گناه عظیم می‌دانند» (ص ۱۲۳ - ۱۲۴).

«در هنگام عزاداری فریاد و فغان و گریه و اضطرابی ندارند و در نهایت خوشدلی و خرمی میباشند و ساز و چنگ آورده می‌نوازند و همه روزه بدین منوال بقر احوال خیرات می‌کنند تا آنقدر که مقذور می‌شود و بزودی میت را برنمیدارند به سبب اینکه آنرا باعث خفت و سرزنش و ناتوانی خویش میدانند... و شبها آتش افروخته و آتش بازی کرده و ساز و چنگ نواخته و به روئیان خیرات می‌دهند» (ص ۱۲۴ - ۱۲۵).

«در هنگام ازدواج عقد و نکاح و حلال و حرامی نمی‌باشد و از جمله چیزی که فیما بین این طایفه... شیوع دارد عقد محرمات است مانند تزویج والد صبیبه را و همشیره زاده را و هیچیک اینقدر (در تزویج محارم) اصرار ندارند که پادشاهان آنجا، چنانچه اعتقاد ایشان آنست که بر ما واجب عینی است... و این پادشاه که اعقل این طایفه است از همشیره خود صبیبه دارد... بعد از گفتگوی والدین زفاف مجدد رو می‌دهد... و آن دختر به جهت اینکه حلال شود فریاد و فغان کنان می‌رود... و جهاز دختران آنجا همین عریانی و سرو ساز ایشان بی‌سامانی است و به درستی صورت اکتفا کرده دست از معنی بازداشته‌اند» (ص ۲۷ - ۱۲۶).

«و بنابر آنکه آدم آن ولایت، کم و کار بسیار است خود فرصت تحصیل معاش ندارند و متعارف است که زنان در بازارها بدون پرده و حجایی به خرید و فروخت مشغولند و به ناوها سوار و از شهر به دهات تردد کرده تحصیل معاش می‌کنند و اهل صنایع سابقاً در مملکت ایشان مطلقاً نبوده چند وقت است که از اطراف و جوانب جمعی رفته و بعضی ضروریات می‌سازند» (ص ۱۲۵).

اقتصاد سیام :

محمدربیع بخشی از سفرنامه خود را تحت عنوان «تفصیل مذاخل سلطان سیام» به اقتصاد و نحوه معیشت مردم سیام اختصاص داده و می‌نویسد «از کشت و زرع بجز برنج که اغلب خوراک مردم آن دیار است زراعتی دیگر در آن ولایت کمتر است و دیگر محصولی به غیر بساتین و باغات چیزی حاصل سرکار او (پادشاه) نمی‌شود (ص ۱۴۶)... در آن دیار بغیر از برنج چیزی که اغلب خوراک مردم آن جا است کشت و زرع نمی‌کنند و برخلاف آدم از گندم گریزانند و دانه گندم روزی عنقاقت» (ص ۲۷).

شرحی که مولف سفینه در مورد «بیگو» (برمه) میدهد نیز جالب است از جمله می‌نویسد: «... این شهر در تحت تصرف پیران ویسه بوده است و چاهی که بیجن (بیژن) در آن محبوس بوده آنجا است... سکنه آنجا اکثر سیامی بوده (ولی) پادشاه ایشان عباسی است و دور نیست که این جماعت از نسل آل برمک باشند... که جمعی از ایشان گریزان شده بطرف خطا رفته مسکن نموده باشند» (ص ۹۸ - ۱۹۷).

بازگشت هیات :

همانطور که دیدیم هیات اعزامی ایران در تمام این مدت در شهر «لوو» (لپ بوری فعلی) که اقامتگاه سیلاقی پادشاه سیام بوده است اقامت داشت تا اینکه در پایان تابستان شاه از «لوو» به شهر «آبودیا» رفت و این بندگان را بعد از چند روز طلبید و در شهر چند دست خانه... به جهت این بندگان تعیین و جمع کثیری از سیام و مردم ایران را به خدمت مامور کرده بود. بعد از چند روز از ورود، حاجی حسنعلی آمد که موسم حرکت رسیده در باب رفتن و ماندن اختیار با شما است» (ص ۷۳).

محمد ربیع تحت عنوان «تفصیل شفقت شاه» هدایای خداحافظی پادشاه سیام به هیات ایرانی را جمعاً ۵۳ کاتی نقد و معادل ۲۹ کاتی پارچه کار هند و چین ذکر و سهم ابراهیم بیگ را ۲۹ توپ پارچه. سهم خود را ۲۷ توپ پارچه ذکر کرد و اضافه می‌کند: «به جماعت سیام که حاصل این هدیه عظمی بودند بقدر چهل تومان نقد و جنس بعنوان تکلف داده شد» (ص ۷۳). ابراهیم بیگ نیز در موقع بازگشت «چند سر اسب سواری که همراه برده بودند و بار برگردانیدن و آوردن آنها یکشتی متعذر بود به سرکاران رفیع مقدار پیشکش (می‌کند)... و از قرار راسی نقداً و جنساً ده دوازده تومان عوض دادند» (ص ۸۲) و شاه به ابراهیم بیگ گفت «چون به ایران رسید اخلاص و یک چهتی مرا بمرض (شاه) رسانید و چنان کنید که شفقت ولینعمت عالمیان شاه ایران درباره من افزون شود.

در روز رفتن، نامه پادشاه سیام را در صندوقچه‌ای قرار داده و به ابراهیم بیگ و محمد ربیع تحویل دادند و هیات اعزامی روز ۷ ژانویه ۱۶۸۷ پس از یکسال و سه ماه اقامت در سیام با یک کشتی تجاری، شهر آیوتایا را به مقصد ایران ترک کرد.

مسیر بازگشت :

بازگشت هیات اعزامی به کشور حدود یکسال و پنج‌ماه طول کشیده است. مشکل اول آنها پیدا کردن کشتی برای بازگشت بود. زیرا فالکن یا بقول محمد ربیع «فرنگی وزیر... به عنف کشتی مردم و اموال گرفته تاراج می‌نمودند و متصدی قتل عبداللله میگشتند و کشتی احدی... وارد آن نمی‌شد» آخر الامر به یک کشتی تجاری هندی که عازم شهر سورت هند بوده متوسل می‌شوند و مسیری متفاوت با مسیر رفت انتخاب می‌شود. هیات اعزامی از طریق خلیج سیام و با مشقت فراوان (بعلت سوراخ شدن کشتی) ابتدا خود را به پطانی که امروزه از نواحی مسلمان نشین و معروف جنوب تایلند است رسانیده‌اند. شرح محمد ربیع در مورد این ناحیه در جای خود جالب است:

«... بعد از محنت بسیار به پطانی که در یک سمت شهر ناو واقع است و در عین خوشی و خوبی و ارزانی و معموری است (رسیدیم) و اکثر میوه‌های آن ولایت در آنجا یافت می‌شود و کافور و قلع و عود و صندل و بتم به هم می‌رسد... والی آنجا زنی است و رعایای آنجا مسلمان و به مذهب شافعی‌اند و سابقاً به اعتبار تدبیر آقامحمد وزیر و پادشاه سیام و نامردی پادشاه آنجا جمعی را بی خبر فرستاده آن ملک را تاخت کرده بودند و بعد از آن صلح کرده‌اند و هر سال چند منقال طلا را به شکل گلی ساخته دماغ پادشاه سیام را از رایحه تاج گذاری معطر به آن می‌ساختند» (ص ۲۱۶).

بهرحال همانگونه که در مقدمه گفته شد هیات مذکور پس از عزیمت از پطانی مدت سه ماه در ناحیه بندر مالاکا سرگردان شده و سرانجام به بندر کوچین (از بنادر مهم جنوب غربی هند) رسیده و در آنجا بعلت خرابی کشتی و نبودن موسم باد هشت ماه لنگر انداخته و پس از عزیمت از آنجا با دزدان دریایی مواجه شده و سپس کشتی آنها توسط انگلیسی‌ها در نزدیکی بندر سورت (واقع در جنوب شرقی گجرات) متوقف می‌شود. این هیات سپس عازم بندر مومبای می‌شود که محمدربیع آن را جزیره پنداشته و در مورد وضعیت آن می‌نویسد:

«... این بندگان بنابر عدم جهاز (نبودن کشتی) تا سه ماه و نیم در آن جزیره که در نهایت بدآب و هوایی و کثافت و گرانی (بوده) و سکنه آنجا اطفال خود را از قحطی به دو سه هزار دینار می‌فروشدن توقف نمودند... این جزیره خراب است و الحق در نهایت خرابی و گرانی است» (ص ۲۲۸). پس از حرکت از بندر مومبای هیات مذکور با گروه دیگری از دزدان دریایی سنگانی و وراول مواجه می‌شوند و پس از برخوردی طولانی با آنها در تاریخ ۲۵ مه سال ۱۶۸۸ یعنی اندکی قبل از مرگ «نارای» پادشاه سیام به بندرعباس می‌رسند.

پانویس :

در مقاله حاضر، به دلیل عدم دسترسی مولف به چاپ دوم، چاپ اول کتاب مورد استفاده قرار گرفته است.